بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 7/2/1393

خوب بحث دیروز تقریباً بحث خاصی ندارد حالا یکسری نکات جزئی وجود دارد من در تکمیل بحثهای دیروز عرض کنم،یکی اینکه شیخ طوسی دو نفر به نام حسین بن موسی را ترجمه کرده،یکی در اوائل باب حسین **الحسین بن الموسی الاسدی الحناط کوفیٌّ** یکی به این عنوان است یکی در اواخر باب (ح) است ،نام الحسین بن موسی هست که آن هم عنوان کوفیٌّ در موردش گفته، این قسمت دوم اواخر باب است و ظاهراٌ از رجال برقی گرفته شده است، یک موقعی دریک جلسه عرض کردم باب های رجال شیخ باب های اصحاب الصادقش باب الف ب این بابها از اول باب تا یک جایی یک ترتیب خاص دارد که آن از رجال ابن عقده است ،از آن به بعدش از غیر رجال ابن عقده است که خیلی وقتها آن قسمت دومش از رجال برقی هست ،اینجا همینجور است از عنوان حمّاد بن ابی طلحه رجال شیخ تا آخر این باب (ح)از رجال برقی گرفته شده است البته معمولاً گاهی اوقات یکسری تفاوتهایی هست ،تحریفات و تصحیفاتی گاهی اوقات باعث شده این تفاوت ها را نشان بدهد ،این را من یک مقالهء مفصلی در موردش نوشتم ،رجال شیخ و رجال برقی تمام این موارد را تک تک در هر بابی از تا کجاش برای رجال ابن عقده است از آن به بعدش از کجا گرفته شده خیلی بحث مبسوطی هست در کنگره امام رضا در مقالات فارسیش جلد دوم این مقاله ما چاپ شده است ،به هر حال به نظر میرسد که بعید نیست این حسین بن موسی اسدی حناطی که ذکر کرده با حسین بن موسی خالی اینها هم یکی باشند ،چون دو منبع بوده ،یک منبعش ابن عقده بوده یک منبعش رجال برقی بوده ،مرحوم شیخ متوجه وحدت اینها نشده استبه خصوص با توجه به اینکه در منبع دوم عنوان اسدی حناط ذکر نشده است ،خوب توجه به وحدت اینها نکرده است ، این برقی هم بیشتر چیزهاش از اسناد گرفته شده ، کتاب اسناد عنوان حسین بن موسی بوده است و این مشخصاتش نبوده است . مستبعد است که دو نفر به عنوان حسین بن موسی در این طبقه باشند،دیگه بحثهای ریزه کاری های دیگه ای هست که خیلی ذکر کردن ندارد،مجموع بحث این است که به نظر میرسد که حسین بن موسی و حسن بن موسی یک نفر هستند و از مجموع نکاتی که در جلسه قبل هم اشاره کردیم به دست میاد که حسین بن موسی الحناط صحیح هست ومورد حسن مصحف است ، البته علی ایّ تقدیر توثیق صریح ندارد و توثیقش را عمدتاً به خاطر روایت ابن ابی عمیر و روایت بزنطی ، این دو بزرگوار از حسین بن موسی روایت دارند و در مبنایی که مشایخ ابن ابی عمیر و بزنطی ثقات هستند روی این مشایخ میشود تصحیح شان کرد، حالا دیگه تعداد روایتهاش انقدر زیاد نیست که ما از باب اکثار روایت اجلّا مستقلاً بتوانیم اعتبار این راوی را اثبات کنیم ، ولی خوب حالا کسی از این سی چهل تا روایتی که دارد از این مقدار ها هم مطمئن بشود به وثاقتش ،خوب آن دیگه یک مقداری جنبهء شخصی دارد(روایت ابن ابی عمیر و بزنطی همچین شرائطی ندارد )بنابر این عمده اش بحث روایت ابن ابی عمیر و بزنطی است که حالا اینها چه یکی باشند چه دوتا باشند ،علی ایّ تقدیر هم روایت راوی ، کتابش ابن ابی عمیر است و هم در نجاشی و هم در فهرست شیخ راوی ،کتابش ابن ابی عمیر است ،در نجاشی به عنوان حسین و در فهرست شیخ به عنوان حسن است ، عمده اش این بحث است و بحث خاص دیگه ای ندارد،(آن بحث تام نیست یک موقعی اشاره کردم که شیخ طوسی در مقدمه استبصار تصریح کرده بود که من روشم این است که تا جایی که بتوانم از طریق جمع عرفی و تصرف در دلالت مشکل تعارض را حل کنم من غیر أن اطعن فی اسناده این کار را میکنم ، من فکر میکنم اینها در جاههایی هست که ایشان همچین تصریحی میکند ،بعید میرسد که رفتارش در تهذیب و استبصار متفاوت باشد ، بعضی جاهها هم بحث دلالی میکند هم بحث سندی میکند ،فکر میکنم جاههایی بحث سندی را پاش را وسط میکشد که خیلی کأنّ به آن دلالتش محکم نباشد ،با توجه به عبارتی که در مقدمهء استبصار دارد ،جاههایی که به هر حال یا آن ضعف خیلی ضعف بارزی باشد به عقیدهء ایشان، به هر حال خیلی روشن نیست که ایشان بخواهد این نکته را بگوید، نکتهء دومی هم که اینجا وجود دارد آن این است که ایشان هیچ وقت در مورد رجال مشخص ،ضعف به عدم احراز وثاقت نمیکند ،آن چیزی که حداکثر از این بیان هماگر تمام باشد اثبات میشود ، آن این است که تضعیف طرف نشده است ،اما این که تضعیف نشده دلیل بر این است که توثیق شده باشد ،آن هم دلیل نیست ،این است که این روش ،روش درستی نیست ،قبلاً این را بحث کردیم یک موقعی از تهذیب و استبصار از عدم تضعیف نمیشود توثیق شیخ طوسی را استفاده کرد،این بحث تمام است.

اما اصل بحث: ما عرض کردیم که حالا باز سه تقریبی که گذشت این سه تقریب ،تقریب اول و دوم بر این پایه استوار بود که آن کسی که وارث است مثلاً نوه هست خود ذوی الارحام مستقیماً از میت ارث میبرند ولی نحوهء ارث بردنشان بر اساس طبقات ارثی است ،کأنّ فرض میکنیم که آن واسطه ها اگر مرده بودند و میخواست ارثش به ورثه برسد چه جور میرسید ،به آن نحو تقسیم میکردیم ،ولی یک تقریب سوم این بود که بگیم نه اصلا ارث مستقیماً به اولوا الارحام نمیرسد، ارث به همان ترتیب طبقات وارثین میبرند ، البته با آن شرایطی که وجود دارد ، یعنی در جایی که هم رتبهء یک واسطه شخص دیگه ای وجود نداشته باشد که ارث به او برسد یا درجایی که آن وارث ذو الارحام حاجبی نداشته باشد از طبقهء مقدم،آن واسطه اش ارث میبرد و این ارث بردن این واسطه در واقع مقدمه است بر اینکه ارث به طبقات بعدی منتقل بشود،این محصّل بحثهایی که سابق گذشت. حالا این دو راه حلی که وجود دارد ،آن دوشیوهء تقسیم ارث کدام شیوه اش را میتوانیم بر دیگری ترجیح بدهیم ،یک تقریب اصولی اینجا وجود دارد ،این یک بحث ، یک بحث دیگه هم این بود که بعضی از دوستان مطرح میکردند که آیا اگر ما قائل به این بشیم که واسطه ها حقیقتاً وارث هستند ،آیا نتیجش این است که آن واسطه ها اگر دینی داشته باشند از این ارثیه اول دین آن واسطه ها ادا بشود بعد منتقل بشود به طبقه بعدی ها یا یک همچین نتیجه گیریی نمیتوانیم بکنیم ،خوب اینجا یک موقعی هست ما این مطلب را مسلم میدانیم که اصلاً اگر هم ما گفتیم که ارث به طبقه های بعدی میرسد آن وارث به قول مطلق مالک نیست ، اینجور نیست که مالک علی وجه الاطلاق باشد، ملکیّتش مقدمه است برای اینکه ارثش به سائر طبقات برسد و الّا ارث دیونش از او ادا نمیشود ، این جور نیست که اگر به او ارث بدهیم ، یک موقعی این را مسلم مفروض میگیریم از این راه میخواهیم یکسری نتیجه گیری هایی در آن بحث سابق داشته باشیم ،یک موقعی هست خود همین هم مودر بحث ممکن است باشد که آیا ما از ادله استظهار میخواستیم بکنیم که آن واسطه ها وارث هستند ،میخواهیم بگیم از آن ادله ای که واسطه ها را وارث قرار داده بود ما استظهار بکنیم که چون ارث بعد از ادای دین است پس باید دین آن واسطه ها از این مال الارث پرداخت بشود، اگر ما این مطلب را مسلم بدانیم ، من دیگه تفحّص وتحقیق در کلام فقها نکردم ، فکر میکنم این مسلم باشد که در واقع واسطه ها دینشان از این مال پرداخت نمیشود (ممکن است پول نداشته و دینش باقیمانده باشد،من حالا آن بحث را نمی خواهم بحث کنم چون تتبع نکردم در ادله و اینهاش را بررسی نکردم حالا همین مقداری که با این دو فرض بحث را مطرح میکنم ، در کلمات فقها اینها مراجعه نکردم ببینم این مطلب مطرح است یا نه ، فکر نمیکنم مطرح باشد ،چون شاید جداکردن این مبانی به این سبک نباشد، ولی حالا ما علی المبنا بحث میکنیم ،حالا آن مبناش هم باشد در جای خودش اگر نکته ای بود بعداً عرض میکنم)ببینید ما یک موقعی مفروض این میگیریم که این حکم مال که تا هنگامی که دینی وجود داشته باشد این مال به ورثه منتقل نمیشود ، این حکم در اینجا جاری نیست ،ما بخواهیم از این قضیه با عکس نقیض نتیجه گیری کنیم ، پس بنابراین روش سومی که ما گفتیم اصلاً آن روش باطل است ،توضیح این که ببینید گاهی اوقات یک بحثی هست در اصول که اگر جایی حکم شخصی مشخص بود ،اکرم العلمایی وارد شده و زید را ما میدانیم که وجوب اکرام را ندارد ،نمیدانیم زید عالم است ووجوب اکرام را ندارد یا جاهل است در نتیجه تخصّصاً خارج است ،دواران امر بین تخصیص و تخصّص است آیا ما میتوانیم با تمسک به اصلة الحقیقه اثبات کنیم تخصّص را ، که نتیجهء این اثبات این است که ، در اینجا نتیجه اش ظاهر نمیشود در احکام دیگری که جاهل دارد ،وقتی زید جهلش به دلیل شرعی ثابت شد پس اگر حکم دیگری جاهل داشته باشد ،آن حکم را بار کنیم ،خوب آن یک مبنایی هست مرحوم شیخ میفرماید میشود اثبات کرد و مرحوم آخوند میگه نمیشود اثبات کرد، اخیراً هم حاج آقا بحثش را در بحث فقهشان مطرح میکردند و ما هم مفصّل این را در بحث اصولمان مطرح کردیم و در موردش صحبت کردیم ،ما در واقع فرمایش مرحوم آخوند را تمام میدانیم باتقریباتی که مفصل در موردش صحبت کردیم که نمیشود به اصالة الحقیقه در اینجور موراد تمسک کرد و محل اجرای اصالة الحقیقه اینجاها نیست،بحثهاش را نمیخواهم بحث کنم، ولی عرض من این است که بنابراین مبنا ممکن است ما بیاییم اینجا آن بحث را تطبیق بدهیم، به این معنا که بگوییم ما میدانیم یک قانون کلی داریم :**کلّ مالٍ لاینتقل الی الوارث الّا بعد اداء الدین ،**فرض این است که این مال قبل از اداء دین هم به ورثه منتقل میشود ،روی این فرض داریم صحبت میکنیم دیگه ، پس بنابر این حکم کل مالٍ در اینجا جاری نمیشود ، نسبت به واسطه داریم میگیم دیگه ،آن واسطه اگر مالک باشد طبق این قانونی که **کلّ مالٍ لاینتقل الی الوارث الّا بعد اداء الدین** باید اول دینش را ادا کنیم ،ولی مفروض اینجا این است که دین اول ادا نمیشود ،پس نتیجه میگیریم که اصلاً مالک نبوده است ،پس مبنای سومی که ما میخواستیم بگیم که آن واسطه مالک بوده آن را ما با این بیان با عکس نقیض بخواهیم نفی کنیم ،خوب این بیان یک بحث کبروی دارد، بحثی که مبنا صحیح است یا صحیح نیست آن سر جای خودش باید بحث بشود، عرض کردم ما با این مبنا موافق نیستیم ، یک بحث دیگه دارد بر فرض پذیرش آن مبنا آیا اصلاً این کبری که **کلّ مالٍ لاینتقل الی الوارث الّا بعد اداء الدین** این کبری اصلاً دلیل داریم یا نداریم ، بنابر پذیرش آن مبنا باز میشود مطلب را تمسک کرد یا نمیشود تمسک کرد؟ پاسخ مطلب این است که به نظر میرسد که نه نمیشود تمسک کرد،این کبری اصلاً کبرای ناتمامی است ،آن چیزی که ما دلیل داریم آن است که اگر یک کسی از دنیا برود ماترکش قبل از اینکه دینش را ادا کنیم به ورثه منتقل نمیشود ،ولی اگر کسی در حال حیات ودر هنگامی که مرگش حادث شد مالی ندارد، بعد از مرگ مالک شد ،آیا این قانونی که **من بعد وصیّةٍ یوصی بها او دین** در مورد مالهایی که بعد از مرگ طرف مالک میشود درمورد آن هم پیاده میشود یا نمیشود ، ما دلیل نداریم که ،آن ادله ای که هست آن این است که شخصی زنده بوده ، مالی داشته در حال حیات بعد که میمرده این مالی که در حال حیات به دست آورده ،این مال بعد از مرگش اول دینش ادا میشود ،البته به همان ترتیبهایی که هست اول تجهیزات میّت است بعد دین است بعد وصیّت است بعد ارث است ، ولی مالی که بعد از مرگ به دست میاد این مال اصلاً یک همچین حکمی در موردش اطلاقات ادله آنها را نمیگیرد ، یک بحث این است که اطلاقات ادله اصلاً آن را نمیگیرد که مطلب ، مطلب تمامی است ،ما هیچ اطلاقی نداریم که اقتضاء کند که هر کسی که مالک بشود ولو بعد از مرگ مالک بشود ،ما استظهار هم بکنیم که این بعد از مرگ مالک میشود این ما دلیل نداریم که مالی که بعد از مرگ حاصل میشود آن طبق این قانون به ورثه منتقل بشود (میگه اگر کسی از دنیا رفت مالی که دارد آن را **من بعد وصیّةٍ یوصی بها او دین** چند جا این چیز وارد شده،همهء اینها مفروضش این است که طرف مالی در حال حیات داشته وقتی میمیرد ماترکش یعنی آن مالهایی که داشته بعد که میخواهیم چیز کنیم اول دین ادا میشود، حالا آیه قرآن اول وصیّت تعبیر کرده است ،ولی قانون چیزش این است که اول تجهیز میت است بعد دین بعد وصیّت بعد ارث است نحوهء تقسیم اینطوری است،)نتیجهء بحث این میشود که اگر بعد از مرگ یک مالی به شخص برسد،حالا نحوهء رسیدن مال به گونه های مختلفی تصویر میشود : یکی اینکه مثلاً بگیم که بخشیدن مال هم بعد از مرگ صحیح است ،حالا این را من فرصت نشد که مراجعه کنم ببینم که آیا میشود به میّت بعد از مرگ مالی بخشید یا نمیشود؟ البته به یک معنا بخشیدن، آقایون مطرح کردن ،فرض کنید مالی که به حضرت اباالفضل هست انسان میبخشد ،ولی گویا لحن کلماتشان این است که بخشیدن به حضرت اباالفضل در واقع بخشیدن به جهت راجح به حضرت اباالفضل اینها فهمیدن،ولی این به هر حال بحث دارد(نه بحث سر این نیست که مانعی داشته باشد ، میخواهم بگم این بحث که آیا ادله ای که چیز را تصحیح میکند اینها را شامل میشود یا نمیشود ،خوب آن را باید در جای خودش بحث کرد ، علی المبنا میخواهم عرض کنم ،آیا مالی را میشود بعد از مرگ به میّت بخشید، این یک صورت. یا مثلاً نذر، کسی نذری کرده که مثلاً اگر بچه ام خوب شد 1000 تومان به زید بدهم، خوب شدن بچّش بعد از مرگ زید تحقق پیدا کرد ،آیا اینجا واجب است که بدهد اینجور تصویرات مختلف، یک وصیت مشروط ،یعنی یک قراردادهای مشروطی که شرطش بعد از مرگ تحقق پیدا مکند،نذرباشد ، وصیت باشد ،انواع واقسام چیزها انسان میتواند تصویر بکند که ،خوب این هم یک مطلب که حالا صغراهاش باید بحث بشود ،بحث این است که اگر چیزی به میّت بعد از مرگ برسد ما دلیل نداریم که آن قوانین ارث در موردش تطبیق بشود، ( جای اطلاق مقامی نیست اصلاً ) این یک مطلب که بگیم اصلاٌ ادلهء چیز اینها را نمیگیرد، یک مطلب بالاتر ،ادلهء بر خلاف داریم اصلاً ، ادله داریم که مالی که بعد از مرگ طرف مالک میشود این مال قوانین ارث در موردش پیاده نمیشود ، یک بابی هست در کتاب دیات ، باب اینکه کسی میّت را سرش را قطع میکند ،ما دراین جامع الاحادیث جلد 31 صفحه507 یک بابی دارد ، **باب دیة قطع رأس المیّت وأنّه بمنزلة الجنین فی بطن امّه قبل أن ینفخ فیه الروح و أنّ حرمت المیّت کحرمة الحیّ**،یک باب مفصلی هست ،روایتهای زیادی دارد این باب ،که از چند تا روایتش استفاده میشود که اگر میّتی را سرش را بعد از مرگ قطع کنند دیه ثابت میشود که میگه دیه اش یک دهم است، وبه منزلهء جنین قبل از ورود روح است ، بله این دیه اش صد دینار است و این یک دهم در این روایات دارد که ارث برده نمیشود،این برای خود میّت است وقوانین ارث در موردش پیاده نمیشود،(بحث این است که از دنیا رفته یک کسی رفته بعد از مرگ سرش را قطع کرده است،تعلیل دارد و از آن تعلیل استفاده میشود که در جاههای دیگه هم این حکم ثابت است حالا من آن روایتش را میخوانم،) این روایات متعدد است ،آقای خویی یکی از سندهای این روایات را تصحیح کرده است،من روایاتش را میخوانم ولی آن سندی که آقای خویی تصحیح کرده رادر مورد او بحث میکنم ،حالا سندها دیگش بحث های جدی دارد آنها را نمیخواهم وارد همهء بحثهاش بشم ،آن سند روایتی که آقای خویی تصحیح کرده است آن را مورد بحث قرار میدهیم ،

روایت اول: علی بن ابراهیم عن ابیه عن الحسن بن موسی (این یا حسین بن موسی ،نمیدانم حسن بن موسی یا حسین بن موسی کی هست ،این را بررسی نکردم که پدر ابراهیم بن هاشم این حسن بن موسی یاحسین بن موساش ،خشّاب هست ؟ خشّاب نیست؟این خشاب یک مقداری طبقه اش متاخر از این شخص هست ،تقریباً راویهای خشّاب از هم طبقه های خود علی بن ابراهیم هستند نه هم طبقه های پدر علی بن ابراهیم به هر حال این را باید بررسی کرد،این چون سندش ارسال بعدش است دیگه من وارد این بحث چیزیش نشدم) عن محمد بن صبّاح عن بعض اصحابنا قال ، یک روایت مفصلی هست که ربیع آمد سراغ ابا جعفر منصور و گفتش که فلان شخص سر چیز را بریده بعد از مرگ این چکار باید کرد و روایت مفصّل هست و آن قطعات روایت را نمیخوانم ،بالاخره آخرش رفتن خدمت امام صادق علیه السلام حضرت حکم کردند که **علیه مأة دینار** بعد توضیح دادند که علّتش چی هست و اینها و اینکه این به منزلهء بدن قبل از کأنّ پیکر جنینی هست که هنوز روح در آن دمیده نشده است ،ولی بحث این است که **قالوا ارجع الیه فساله الدنانیر لمن هو لورثته ام لا فقال ابا عبدالله علیه السلام لیس لورثته فیها شئٌ** ،اولاً این نکته را توجه بفرمایید ،این که از اول اینها تردید کرده بودند که این مالی که اینجا هست برای ورثه هست یا ورثه نیست ، خود همین جزء معیّدات این هست که اطلاقات ادلهء ارث را کافی نمیدانستند، سوال براشون تردید بوده که این برای ورثه هست یا نیست، اطلاقات ادله را انقدر براش ظهور قائل نبودند که آن برای ورثه هست، (خوب اگر برای ورثه باشد کیفیتش جعل ندارد که ،اگر قرار باشد اطلاقات ادله ارث این مورد را بگیرد مثل ارث است دیگه ،ارث کیفیتش روشن است و ابهامی ندارد، حالا منهای آن جهت که اصلاً سوالات سائل مؤید همان تقریب اولی هست که اطلاقات ادله ارث این مورد را نمیگرد هست ،میگه **فهو اباعبدالله علیه السلام لیس لورثته فیها شئٌ انّما هذا شئٌ أتی الیه فی بدنه بعد موته** این بعد از موت آمده است **یحجّ بها عنه او یتصدّق بها عنه او تصیر فی سبیلٍ من سبل الخیر** این برای این است ،در راه خیر او صرف میشود ،که البته مفروض گرفته که دین نداشته،کأنّ اگر دین داشته باشد بهترین چیز برای سبل خیر اواین است که دینش ادا بشود در روایت دعائم الاسلام فکر میکنم همین روایت امام صادق را آورده یک مقداری دستکاری کرده ،عن جعفربن محمد نقل میکند آن بحث دین را درآن آورده48198  **دعائم الاسلام عن جعفربن محمد أنّه قال إنّ رسول الله ص حرّم من المسلم میّةً ما حرّم منه حیّاً فمن فعل بالمیّت مایکون فی ذلک الفعل فعلیه دیه وما کان دون ذلک فبحسابه ودیة فی المیت کالدیه فی الجنین قبل عن ینشاء فیه روح وما...ومن اعضاعه فعلا حساب ذلک و لیس تورث لأنّه فعل مافعل به بعد موته** ،عین همان تعلیلی که آنجا هست **فلمّا مضطر به کان واجب فی ذلک التمثیل له** ،**کان الواجب** یعنی آنچیزی که به جهت این تمثیل واجب میشود ،گیرش میاد **له** برای خود میّت است **دون ورثته یقضی منه دینٌ إن کان علیه و یحجّ منه إن کان صرورتاً ،ویتصدق ویجعل فی ابواب البراً** ، اینها را من فکر میکنم همین روایت است،آنها یک قدری تصرفات من عندی صاحب دعائم الاسلامی است و طبق قاعده هست آنها ،وقتی شخصی دینی دارد خوب دین مقدم است بر چیزهای مستحببی و امثال آنها خوب باید دینش را ادا کنند، ودین بعد از مرگ هم موجود است ،ازبین نرفته خوب علی القاعده باید دین را ادا کنند (نه بحث سر این است میخواهیم بگیم قانون ما ، تقریب بحث این بود ، میگفتیم کلّ مالٍ هر شخصی مالی به دست بیاورد آن مال طبق قانونهای ارث باید تقسیم بشود ،ما میگفتیم ما قاعده نداریم که هر شخصی که مالک بشود قوانین باب ارث باید پیاده بشود تا آن بحث عکس نقیض و آن بحثهای دوران امر بین تخصیص و تخصص ، این روایت هم همین را میخواهد بگه دیگه ،میخواهد بگه که این مال برای خودش است ،حالا آن برای خودش بودن هم یک بحث دارد ) پس بنابراین تقریب ما به این روایت این است که اینکه به طور کلی ،**کلّ من ملک شیئً جری علیه قوانین باب الارث** این کلّیّت ندارد **کلّ من ملک شیئً فی حال حیاته اما من ملک شیئ بعد موته** آن هم قوانین باب ارث را بخواهیم برش تطبیق کنیم تا بعد از عدم اجرای قوانین باب ارث بخواهیم نتیجه بگیریم ،پس بنابراین آن وجه سومی که ذکر کردیم باطل است ،نه،اگر آن کبری هم قبول کنیم که این نحوهء استدلالات صحیح است اینجا پیاده نمیشود،خوب این هم یک روایت ،روایت دیگه ای هست،همین روایت عن الکاظم علیه السلام ،آن روایت اول ،روایتی بود از جهت سندی معتبر نبود،دعائم الاسلام هم که احتمالاً همین روایت باشد آن هم مرسله هست ،روایت دیگه ای هم هست که آن هم حالا افراد مبهماتی در سندش دارد آن این است در کتاب ثاقب المناقب عماد الدین طوسی ، یا الثاقب فی المناقب که اخیراً هم چاپ شده خیلی کتاب خوبی هم هست ،خیلی احادیث تازه و جالب دارد این نقل کرده **عن عثمان بن سعید عن ابی علی بن راشد عن ابی جعفر محمدبن ابراهیم نیسابوری عن الکاظم علیه السلام** ،من نشد مستقیم کتاب الثاقب فی المناقب را مراجعه کنم ببینم تعبیرش چی هست چون عثمان بن سعید جزء مشایخ این کتاب ثاقب فی المناقب نیست،آن خیلی واسطه میخورد ،این الثاقب فی المناقب تقریباً معاصر ابن شهر آشوب و آن عصرهاست ،الان دقیق یادم نیست تاریخ وفاتش و اینها ولی برای قرن 6 است ،با زمان عثمان بن عیسی خیلی فاصله دارد باید دید چه جوری تعبیر کرده و این بحث سندی دارد، **عن ابی علی بن راشد عن ابی جعفر محمدبن ابراهیم نیسابوری عن الکاظم علیه السلام فی حدیثٍ طویل فیه مسائل ،سأل عنها اهل نیسابور فاجابه الامام علیه السلام منها ما یقول العالم فی رجلٍ نبش قبراً و قطع رأس المیّت و أخذ کفنه** که همین شبیه همین روایت دارد، آن تیکهء مورد بحث ما این است **الا أن لایأخذ ورثة المیّت منها شیئً و یتصدّق بها عنه او یحجّ او یقضی بها لأنّها اصابته فی جسمه بعد الموت** ، تعلیل دارد که معناش این است که کلّ ما اصابته فی جسمه بعد الموت اینها آن چیزهایی که گیر طرف میاد اینها باصطلاح به ورثه نمیرسد بلکه ملک خود شخص هست ،حالا اینها سندهاش شاید خیلی قابل اثبات نباشد ،همین را در مناقب ابن شهر آشوب نقل میکند ،حالا روایت بعدی این هست، که یکی از سندهاش را آقای خویی تصحیح کرده است این است : **علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن حفص ،عن الحسین بن خالد قال سأل ابا عبدالله علیه السلام ،**این روایت حالا متنش را ملاحضه بفرمایید چند تا متن دارد سندهای مختلف دارد ،سند در کافی وارد شده در محاسن وارد شده در تهذیب و استبصار وارد شده در فقیه وارد شده ،سندهای خیلی متعدد دارد ،آن نقلی که آقای خویی تصحیح میکند نقل محاسن است ،نقل محاسن این است: البرقی عن ابیه عن ، متنش هم همین است إنّ الجنین حالا میخواهید تک واژه در مورد این داشته باشید **إنّ الجنین امرٌ مستقبلٌ مرجوٌّ نفعه** این تعبیر مرجوٌّ نفعه شاید در همهء نقلهاش باشد ،ایشان در مورد حسین بن خالد میگه ما در معجم رجال اثبات کردیم وثاقتش را و امثال اینها ،این سندها همه به حسین بن خالد منتهی میشود ،بحث اصلی بحث حسین بن خالد است آن بحث را انشاءالله فردا بحث میکنیم ، این بحث مؤثر هست درادامهء بحثهای آیندهء ما .